به نام خدا

نام:یک اتفاق خوب

نویسنده ومحقق:علیرضاپورنادری

موضوع :کارآفرینی ومهاجرت معکوس به روستاها(اقتصادی.اجتماعی.اطلاعاتی)

هدف: شناساندن ظرفیت های روستاها برای انجام فعالیت های اقتصادی ومعرفی یک الگوی خوب وکارآفرین که باصبروحوصله وپشتکار فراوان توانسته دریکی ازروستاهای دورازمرکزکار کند کارستان

قالب :مستند

تعداد :یک قسمت

زمان:25الی30

زبان :فارسی وگویش محلی روستا(تات)

نوع ضبط :پرتابل ویژه

ضرورت ساخت:فرهنگ سازی برای روستاییان وروستاهای کشور که ازموقعیت ها وظرفیت های روستا ومنطقه خود به نحواحسن استفاده کنند وروستاهای خالی ازسکنه ومتروکه آباد شود تاقلب وموتورتولید کشوردرحوزه کشاورزی ودامپروری وصنایع دستی وحتی درحوزه گردشگری شروع به فعالیت کند وبسیاری ازمعضلات واسیب های اجتماعی شهرهای بزرگ بواسطه همین مهاجرت معکوس کم شود

((خلاصه موضوع))

نام این مستند شاید خلاصه ای برای این مستند باشد که می توان با حرکت های کوچک وپیگیری های مداوم یک حرکت عظیمی راه انداخت که آثارمثبت آن راهمه شاهدباشند وازآن به عنوان یک اتفاق خوب نام برنداتفاقاتی که دربرگیرنده احیای آداب ورسوم .تقویت مثبت اندیشی وبازنمایی تاثیرات مثبت اتحاد وهمدلی درجامعه است.

((شرح موضوع))

کارافرین آقای صمدی تعدادی ازچرخکارهای روستای خودراکه سالهاست به تهران مهاجرت کرده اند راراضی به بازگشت به دیارابااجدادی می کند تادرروستا کارگاه های تولیدی دایرکنند وازامکانات روستا وظرفیت های انجا کمال استفاده راببرند. آنها پس از ورود به روستا و با اتحاد و همدلی کار بزرگی را رقم می زنند و این کار آنها باعث می شود تعداد دیگر نیز به روستا برگشته و مشغول شوند.

درمتن وبستراین مستند زیرساخت های موجود درروستاها ازقبیل آب برق گاز اینترنت وراههای ارتباطی خوب ودسترسی به شبکه های حمل ونقل نمایش داده می شود .فواید ونکات مثبت مهاجرت معکوس به روستاها وایجاداشتغال پایداردرروستاها به تصویردرخواهد آمد.

ایده

نبود شغل خوب در روستاها باعث گسیل شدن جوانان به شهرهای بزرگ به ویژه تهران شده است. ما با بازنمایی زندگی و تلاش های آقای صمدی می خواهیم این نکته را منعکس کنیم که در روستاها پتانسیل های خوبی برای تولید و اشتغال است که با همت خود مردم و حمایت مسئولین می تواند سبب مهاجرت معکوس و استحکام بنیان خانواده روستایی شود.

((شیوه مدنظرمستندساز برای این مستند))

چون برای روایت این مستندهمراه بانی اصلی این داستان اقای صمدی خواهیم بود. شیوه ی مشارکتی یا تعاملی مد نظر خواهد بود و سوژه ی اصلی یعنی آقای صمدی با اشراف بر حضور دوربین و در تعامل با گروه مستند ساز مطالب را خطاب به دوربین بیان خواهد کرد.

به نام خدا

**یک اتفاق خوب ...**

مردی داخل خودرو و مشغول رانندگی است. خودرو را کنار زده و با تلفن همراه شماره گیری می کند، تصویر یک دفترچه با کلی شماره تلفن و اسم را در تصویر می بینیم.

در نمای بعدی همین مرد در شهر تهران پیاده در کوچه دنبال نشانی می گردد و دوربین دنبال این مرد وارد کوچه می شود. در این حین مرد (صمدی) می گوید: تمام دوران کودکی ام در این خیابان ها و محلات گذشته و اشاره به دوران نوجوانی اش می کند که برای کار همراه پدر به تهران آمده بودند و .... (بقیه ماجرا) ...

نمای دیگری از جستجو را می بینیم که همزمان با تلفن همراهش صحبت می کند و محتوای صحبت ها بدین شرح است:

صمدی: حالا یه قراری بذاریم همدیگه رو ببینیم شاید نظرتون عوض شد. به چند نفر دیگه هم زنگ زدم صحبت کردم قرار شده بعد از ظهر یه جایی همدیگه رو ببینیم. آقا ضرر نمی کنید حالا بیایین صحبت کنیم اگه نخواستین که هیچ ...

نمای دیگر. بعد از ظهر. (کافه یا رستوران)

گفتگوی چند نفر با هم، آقای صمدی نیز در بطن ماجرا قرار دارد. هر کسی چیزی می گوید:

نفر اول: آخه من چند ساله که اینجام درآمد دارم و بیمه هستم درسته سخته، دخل و خرجم نمی خونه ولی خب کاره دیگه ...

نفر دوم: اونجا امکانات نیست چه تضمینی هست که اونطور که شما میگین بشه

نفر سوم: البته بد هم نمی گه بنده خدا اینجا بجای اینکه برای این و آن کار کنیم بریم برا خودمون کارکنیم. (اشاره به دوستش) از کار ساختمان که بهتره

در میان این صحبت ها جواب های آقای صمدی را می شنویم که قرار نیست که همه اینا جور بشه باید با هم باشیم و این مشکلات را حل کنیم درسته سخته ولی شدنیه ... آقای صمدی از جمع جدا شده و می گوید: باید بهشون حق داد. زرق و برق و امکانات شهری قابل قیاس با روستا نیست. به هر کی بگی اینجارو ول کن بیا به روستای آبا اجدادیت خب یه کم ... (صدای صلوات شنیده می شود) آقای صمدی سریع به جمع دوستان اضافه می شود.

نفر اول: پس فعلا بصورت موقتی می آییم اسکستان و کارگاه اونجارو راه اندازی می کنیم تا ببینیم خدا چی می خواد.

صدا : توکل به خدا

تصویر لانگ روستا را می بینیم که تعدادی وانت وارد روستا می شود از کوچه پس کوچه روستا گذر کرده و هر کدام جلوی خانه های مختلفی می ایستند.

و چرخ ها را پیاده می کنند اهالی روستا از پیر و جوان گرفته تا کودکان نظاره گر این اسباب کشی هستند. در اتاق های قدیمی باز شده جارو می زنند. لامپ می بندند. پرده ها کشیده می شوند. نور داخل اتاق ها را روشن می کند.

آقای صمدی در جابه جایی طاقه های پارچه و چرخ ها کمک می کند از وانت پیاده شده می گوید: یادم رفت اینجارو معرفی کنم. اینجا روستای اسکستان و ... ( اطلاعات جغرافیایی روستا، ساکنین، مهاجرین و ...) ارائه می دهد و در ادامه می گوید من مطمئنم این چرخ کارها که سالیان زیادی از اینجا دور موندن ذهنیت شان نسبت به امکانات و شرایط فعلی روستا عوض خواهد شد. رو به دوربین می گوید بفرمایید تو ....

نمای داخل یکی از اتاق ها را می بینیم که چند نفر از چرخکارها با اقای صمدی روی زمین نشسته و چایی می خورند.

آقای صمدی: نگران نباشین هرچی اینجا تولید بشه رو زمین نمی مونه فردا میرم بیمه و مسئله بیمه را هم حل می کنم. شما چراغ این اتاق را روشن نگه دارین و صدای چرخ ها شنیده بشه باقیش به لطف خداوند حل میشه

نمای دیگری از روستا را می بینیم که آقای صمدی با ماشینش از روستا خارج شده و دل به جاده می زند آقای صمدی راهی تهران هست در تهران چند فروشگاه را در میدان هفت تیر می بینیم که آقای صمدی با آنها حرف می زند و نمونه کارها را به آنها نشان می دهد.

آقای صمدی می گوید: حتما اگه بشنوند که این همه سفارش کار گرفتم حسابی خوشحال می شوند. ناگهان یادش می افتد که باید تماسی بگیرد. به آقا حمدالله زنگ می زند و می پرسد که کارخونه درست شد یا نه ....

و می گوید: آقا حمدالله همون کسی بود که راضی نمی شد که بیاد ولی تو این دو هفته راضی شد که خونشو هم از تهران بیاره اسکستان و خونه پدری رو بازسازی کنه و با خانواده اونجا بشینه از بابت اجاره خونه های بالا و سنگین تهران هم راحت میشه

تصویر کارگاه های داخل روستا را می بینیم که نفرات جدید و اهالی خود روستا هم به آن اضافه شده است آقای صمدی با جوانی گوشه حیاط صحبت می کند. جوان سرش را پایین انداخته و آقای صمدی لبخند به لب می گوید: چیکار کنه دله دیگه عاشق میشه ... این آقا امید ما بهمراه پدر از تهران اومدن و اینجا هم چند تا چرخ دارن و کار می کنن و اقا امید با اینکه جوانه ولی حسابی تو کارش اوستا است و از خبره های خیاطی هست و دلش گیر کرده ... البته من اون خانواده را می شناسم و دخترشون هم یه پارچه خانوم است... رو به جوان می کند و می گوید امشب تو مسجد جلسه داریم قراره یه سری مشکلات روستا را اونجا بحث و بررسی کنیم. حتما اونجا من صحبت می کنم.

صدای اذان مسجد روستا. جمع ریش سفیدان و چند تن از مسئولین دور هم نشسته اند و در مورد کارهای روستا بحث می کنند. آقای صمدی رو به دوربین می کند و می گوید: تو این مدت الحمد الله اینترنتمون حل شد الان داریم روی وام های کم بهره و ارزان قیمت روستایی بحث می کنیم و مطمئنم ان شا الله اونم حل خواهد شد و شروع به شمردن تعدادی از کارهایی که طی این مدت در روستا حل شده می کند و روبه مسئولان تعداد کارگاه های دایر شده در روستا و تعداد اشتغال زایی این کارگاه ها را توضیح می دهد.

تصویر بیرون مسجد را می بینیم که همه سمت خانه های خود روانه هستن و آقای صمدی با چند نفر دم در مسجد ایستاده اند و با هم صحبت می کنند. ان شا الله که خیر است پس حاجی اجازه می خوام که به اونا بگم با پسرشون بیان خواستگاری ... امید هم پسر خوبیه کاریه پرانگیزه است و ...

تصویر چرخی را می بینیم که دختر جوانی پشت آن نشسته و پیراهن خوشگلی می دوزد.

صدای اطراف: الهی که خوشبخت بشی

تصویر امید را می بینیم که پشت چرخ در حال دوختن پیراهن سفیدی است

صدای مادر که اسپند دود می کند: الهی که خوشبخت بشی و ...

تصویری از کوچه پس کوچه های روستا را می بینیم که چراغانی شده و مراسم جهازبرون است. آقای صمدی به سمت دوربین آمده و می گوید:

ما برای وصل کردن آمدیم نی برای فسخ کردن آمدیم

الحمد الله که تونستیم با همکاری اهالی این روستا در اسکستان شاهد یک اتفاق خوب باشیم ...

در این مستند سعی خواهد شد که مباحث مهاجرت معکوس، قابلیت های روستا، اشتغال زایی جوانان، نشاط اهالی روستا در متن صحبت ها پر رنگ شود و نوع تصویربرداری این مستند روان و در حال حرکت خواهد بود. همچنین از سکانس های مصاحبه ای پرهیز خواهد شد.